

همچنان ایستاده‌ایم / فراز و نشیب‌های یک جایزه ادبی در گفت‌وگو با فرزانه طاهری

مصاحبه الهه خسروی یگانه با فرزانه طاهری

خانم طاهری طی سال‌های گذشته به خصوص در هشت سال پیش، جایزه گلشیری فراز و نشیب‌های زیادی را از سر گذرانده است. مثلاً اعتراض‌هایی که در یک دوره‌هایی بسیار شدت می‌گرفت، یا اظهارات محسن پرویز درباره تامین مالی جوایز ادبی خصوصی از خارج از کشور، یا حتی دو سالانه شدن جایزه. چرا این همه اتفاق حول و حوش این جایزه شکل گرفته است. درست است، به هر حال ما در خلأ زندگی نمی‌کنیم. جایزه گلشیری مثل هر جایزه دیگری اقدامی است که در فضای ادبی موجود شکل می‌گیرد، نتیجه‌اش هم برآیند همان فضا است. به همین خاطر ما گاهی مجبور شدیم تغییراتی در جایزه ایجاد کنیم. نه این که فقط تن به شرایط بدهیم، نه، بیشتر به این فکر کرده‌ایم که با این شرایط چه کنیم که جایزه آسیب نبیند و کیفیت آن حتی المقدور حفظ شود. مثلاً شکل داوری‌مان تغییراتی کرد. از دوره دوازدهم که آثار مورد بررسی در جایزه فقط منحصر شدند به کتاب‌های اول، علتش این بود که می‌خواستیم شکل داوری را تغییر بدهیم و داوران یکسانی از ابتدا تا انتها داوری کنند و تعداد داورانی که حاضر باشند با توجه به جمع جهات این زحمت و مسئولیت را بپذیرند آن قدر نبود که هر چهار بخش جایزه را جلو ببریم. در دوره‌های پیش از آن‌سرنده اولیه در سطح وسیعی انجام می‌گرفت که خود این هم باز شکل‌های متفاوتی به خودش گرفت. یک دوره، تیم‌هایی بودند که ما بین‌شان کتاب‌ها را تقسیم می‌کردیم و سرنده اولیه شکل می‌گرفت. یک دوره دیگر، داوران را به دو بخش تقسیم کردیم. یک عده موظف بودند که کتاب‌ها را بخوانند. برای یک عده دیگر هم فقط فرم می‌فرستادیم. آدم‌هایی که نمی‌خواستند با ما کار کنند، ولی به‌هر حال کتابخوان بودند. ما آثار را برای این آدم‌ها می‌فرستادیم و آنها هم امتیاز می‌دادند و بعد از برآیند امتیازهای این دو گروه نامزدها تعیین می‌شدند و بعد داوران نهایی نامزدها را می‌خواندند و برنده‌ها را تعیین می‌کردند. آن دوره‌ای که جایزه را دوسالانه کردیم، دوره‌ای بود که تعداد کتاب‌هایی که مجوز می‌گرفتند آن قدر محدود شده بود که داوران‌مان گفتند حاضر نیستند از میان اینها برنده‌ای معرفی کنند و به همان معرفی نامزدها ختم شد که باز به هر حال ارزیابی‌ای انجام شده بود. هر چند که اصل و اساس کار ما این بود که جایزه بدهیم. به‌رحال ماجرا نسبی است. ولی استدلال آن داوران این بود که روی این کتاب‌ها مهر جایزه گلشیری می‌خورد و در آینده کسی کاری به این ندارد که در آن سال چه کتاب‌هایی درآمده که این کتاب‌ها بهترین‌شان بودند. اینجاست که عامل سانسور وسط می‌آید و همچنین میزان چاپ داستان فارسی. ما فکر کردیم در دو سال به هر حال آنقدر کتاب جمع می‌شود که بتوانیم از میان آنها اثر بهتر را انتخاب کنیم. سرانجام هم به این نتیجه رسیدیم چون ایده‌آل ما این است که داورها کتاب را از ابتدا تا انتها بخوانند بباییم دو بخش را حذف کنیم تا تعداد کتاب‌ها کم شود و فقط در بخش کتاب اول جایزه بدهیم. این کار، یک جورهایی به اهداف بنیاد هم نزدیک‌تر بود. چون آدم‌های سابقه‌دارتر شاید خیلی احتیاجی به مشوق بیرونی نداشته باشند. البته ایده‌آل این بود که در هر چهار بخش جایزه بدهیم ولی فکر کردیم در شرایط موجود فعلاً این تنها کاری است که می‌توانیم بکنیم. در شرایطی که آدم‌ها همه گرفتارند و ما هم نمی‌توانیم دستمزدی به آنها بدهیم که لااقل به این همه زحمت بیرزد. این روش برای من اطمینان قلبی خیلی زیادی می‌آورد. چون درست است که ما سعی می‌کردیم سرنده اولیه‌مان خیلی جامع باشد ولی با این حال نمی‌دانستیم در فرمی که برای ما فرستاده شده چقدر دقت وجود دارد. یا مثلاً وقتی چهار تیم کتاب‌ها را می‌خوانند نتایج و انتخاب‌هایشان با هم کاملاً متفاوت بود چون این چهار تیم از آدم‌های مختلفی تشکیل شده بودند. ایده‌آل من این است که بتوانیم داور موظف ثابت داشته باشیم. از سال گذشته هم این کار را کرده ایم. یعنی داوران داستان و رمان همه کارها را می‌خوانند و خودشان نامزدها و برنده‌ها را انتخاب می‌کنند.

ولی فکر نمی‌کنم هیچ فشاری بر داوران ما آمده باشد. ممکن است برخی تصورات خودشان را داشته باشند. مثلاً یکی در دانشگاه درس می‌دهد و به هر دلیلی فکر می‌کند شاید برایش خوب نباشد در این پروسه شرکت داشته باشد. نمی‌دانم، البته من چیزی در این‌باره نشنیدم، ولی می‌گویم ممکن است چنین چیزی هم باشد. اما حالا که می‌گویند فضا بهتر شده و مجوز کتاب‌ها راحت‌تر صادر می‌شود، در جلسه داوران‌مان بحث این بود که از سال آینده دوباره ما نمی‌توانیم همه کتاب‌ها را بخوانیم و باز باید یک سرنده اولیه بگذاریم، چون ممکن است تعداد کتاب‌ها چند برابر شود.

جدای از این موضوعات شما حتی برای برگزاری مراسم اهدای جوایز هم یادم هست که همیشه مشکل داشته‌اید. از ندادن سالن برای برگزاری مراسم گرفته تا مشکلات دیگر. حتی کار به اینجا رسید که در نهایت مجبور شدید در خانه‌ها مراسم را به شکلی خصوصی برگزار کنید.

بله ولی این فشارها واقعا به هشت سال محدود نمی‌شود. واقعا فکر نمی‌کنم هیچ جایزه‌ای به اندازه جایزه گلشیری تحت فشار بوده باشد. ما هیچ سالی سالن را راحت نگرفتیم. از همان اولین سال و اولین دوره مشکل شروع شد. سال اول من با «سینمای ایران» قرارداد بستم و حتی کارت و پوستر هم چاپ و پخش کردیم. اما دو شب مانده به برگزاری مراسم مرحوم سیامک پورزند با من تماس گرفت و گفت: «خودت می‌دانی چه می‌گویم، نمی‌شود اینجا مراسم را برگزار کنی.» من اما کوتاه نیامدم. وقتی گفتند که باید از ارشاد مجوز بگیرید راه افتادم و به دنبال مسئولان ارشاد رفتم. یادم هست هفته کتاب بود و همه آقایان معاونان هر کدام یک جایی بودند. من آقای رمضانپور معاون فرهنگی وقت را در سالن مرکز آفرینش‌های هنری کانون پرورش فکری وصال پیدا کردم. آن هم درست موقعی که روی سن موسیقی زنده در حال اجرا بود و مراسم شروع شده بود. اما به‌رحال من امضایش را گرفتم. سنگ‌اندازی و دردرس همیشه بوده است. همیشه آنقدر جاهای مختلف دست به سرمان می‌کردند که باورنکردنی بود. اما دست آخر ما یک جایی را پیدا می‌کردیم و خودمان را تحمیل می‌کردیم. آخرین دوره‌ای که توانستیم مراسم اهدای جایزه را عمومی برگزار کنیم در خانه ورشو بود. روز اجرای مراسم زودتر به سالن رفتیم تا آنجا را آماده کنیم اما با در بسته مواجه

شدیم. در زدیم و نگهبان خواب‌آلوده آمد و در را به رویمان باز کرد. ما وارد شدیم و شروع کردیم به تمیزکاری و جارو کردن. او هم هاج و واج نگاهمان می‌کرد. مدام می‌گفت ما از کجا آمده‌ایم و چه می‌خواهیم، باید برویم چون اصلاً قرار نیست اینجا برنامه‌ای اجرا شود و کسی به او چیزی نگفته است. حتی مسئول اتاق فرمان هم تا آخرین دقایق مانده به شروع جلسه نیامد. اما به‌رحال وقتی دیدم مردم تک تک از راه می‌رسند خیالم راحت شد که بالاخره مراسم برگزار می‌شود. هرچند مسئول سالن را روز قبل از برگزاری مراسم ما، لایب به خاطر اینکه بی‌خبر از همه‌جا با ما قرارداد بسته بود، برکنار کردند. من همیشه آخر مراسم گل‌هایی را که تهیه کرده‌ایم برای مراسم به دست‌اندرکاران سالن می‌دهم. این بار هم سراغ مسئول سالن را گرفتم تا این گل‌ها را به او بدهم، که سرایدار آنجا گفت خدا رحمتش کند، دیروز از کار برکنار شد. ناخواسته نان یکی دیگر را هم اجر کردیم و این برای من خیلی ناراحت‌کننده بود. به‌رحال می‌خواهم بگویم همیشه این‌طوری بوده و نه فقط طی هشت سال گذشته. نهایتاً هم ماجرا کشیده شد به خانه‌هایمان و برگزاری مراسم به شکلی کاملاً خصوصی که واقعا تاسف‌بار است. چون خود این رخداد فرهنگی باعث می‌شود نویسنده دیده شود، کتاب‌هایش را امضا کند و به دست مخاطب بدهد و کلی خبر درباره او و کارش شکل بگیرد، کتاب‌های دوره‌های قبل به فروش برسد و ... اما همه اینها از دست رفت.

فکر کنم مشکلات کلا به دو بخش تقسیم می‌شود. یک بخش آن برمی‌گردد به فضای ادبی و یک بخش هم مشکلات دولتی. با کیفیت پایین ادبیات طی سال‌های گذشته که البته دلایل خیلی زیادی هم داشت، این ماجرا چطور بود یعنی شما اصرار داشتید که حتما جایزه ای داده شود یا ترجیح می‌دهید که برنده جایزه همچنان کیفیت خود را حفظ کند و شما به ادبیت اثر جایزه دهید.

خب تاثیر سانسور روی ادبیات داستانی فحیح است. آن سالی که جایزه ندادیم علتش هم در بیانیه داوران آمده بود و هم تاکید شده بود که ادامه این وضعیت روی ادبیات تاثیر بسیار مخربی دارد. از طرف دیگر تنبلی ذهن‌ها و وبلاگ‌نگاری که با ادبیات اشتباه گرفته می‌شود هم روی به وجود آمدن این شرایط بی‌تاثیر نیست. ببینید، اصل ماجرا این است که ایده شکل‌دادن یک جایزه چیزی بود که گلشیری پیش از مرگش به آن فکر می‌کرد. او واقعا می‌خواست یک جایزه راه بیندازد. البته آن زمان شرایط ادبیات خیلی فرق می‌کرد. وقتی گلشیری می‌شنید که در جایزه کتاب سال یک کتاب باید حتما ۹۵ امتیاز بیاورد که معمولا آثار ادبی نمی‌آوردند، می‌گفت خب بضاعت ادبیات داستانی در آن سال، این بوده و به‌رحال باید یک کتاب انتخاب شود و داشت جایزه‌اش را هم راه می‌انداخت که مرگ ناغافل از راه رسید. این میراثی بود که از او به ما رسید. ایده جایزه مال خود گلشیری بود و ما فقط آن را اجرایی کردیم. اما در این سال‌ها شرایط آنقدر بد شد که ما حتی در حیطة دعوت آدم‌ها برای داوری هم به مشکل برخوردیم. هر وقت کسی ایراد گرفته من به او گفتم یک لیست از کسانی که به نظر شما صلاحیت داوری دارند، و حاضرند داوری کنند به من بدهید. کسانی که از هر حدیث و حاشیه‌ای به دور باشد. گاهی آنقدر اوضاع بد بوده که داورها راضی به اعلام برنده نمی‌شدند و ما مجبور شدیم آیین‌نامه را تغییر بدهیم. بدین شکل که از میان ۵ داور اگر ۳ داور نخواستند جایزه بدهند، ما هم واقعا جایزه ندهیم. این اما تصمیمی بوده که داوران گرفته‌اند، نه من. همه امید من این بوده که کتاب اول یک نویسنده به واسطه ما دیده شود و آنها تشویق شوند. امیدوار بوده‌ام داوران دست‌کم اگر جرعه‌ای در کاری می‌بینند و احساس می‌کنند که کار نوشتن برای نویسنده جدی است، آن را اعلام کنند و باعث تشویق نویسنده‌ای شوند که برای نوشتن اثرش هزینه کرده، وقت گذاشته و تلاش کرده. حالا ممکن است کار اول چندان درخشان نباشد اما این خصوصیات درش وجود داشته باشد. بله، رمان اول گلشیری «شازده احتجاب» بود اما همه که نباید مثل او باشند. مجبوریم با همین شرایط کار کنیم. هرچند این شرایط گاهی اوقات باعث می‌شود تصمیماتی بگیریم که دوستان را می‌رنجانند. مثل آن زمانی که تصمیم گرفتیم از اعضای هیات امنای کسی کتابش برگزیده نشود.

بله، و یادم هست که آقای سناپور هم از این تصمیم رنجیدند.

درست است، ایشان استعفا کرد در صورتی که وجودش برای ما خیلی مغتنم بود. از طرف دیگر، همیشه سعی کرده‌ایم آدم‌های حاشیه‌دار را وارد پروسه داوری نکنیم. مثلا اگر آدمی حالا راست یا دروغ، این شایعه در موردش شنیده می‌شود که یک باند یا تیم دارد، سعی می‌کنیم با او همکاری نداشته باشیم، سری را که درد نمی‌کند چرا دستمال ببندیم؟ اما این حرف‌ها باعث می‌شود از یک عده نیروی خوب محروم شویم. جلوی حرف و حدیث را هم که نمی‌شود گرفت. ولی در نهایت، برآیند این دوازده دوره ما اگر این باشد که از میان کتاب‌های اعلام شده چندتایش واقعا خوب باشد، همین برای من کافی است. گلشیری همیشه می‌گفت من کارگاه می‌گذارم و سال‌های سال زحمت می‌کشم تا دو نفر نویسنده از توی این کارگاه‌ها دربیاید.

و فکر می‌کنید این اتفاق افتاده است؟

بله، واقعا اتفاق افتاده، بعضی از بهترین کتاب‌های این سال‌ها جزو برنده‌های ما بوده‌اند. و همین برای من بسیار امیدوارکننده است. آن حاشیه‌ها را هم نمی‌شود کاری کرد. شما نمی‌دانید این حاشیه‌ها چقدر متناقضند. اگر همه از یک جنس بودند آدم به خودش می‌گفت خب، لایب واقعا مشکلی هست که همه یک صدا دارند درباره آن صحبت می‌کنند ولی واقعیت این است که حرف و حدیث‌ها به شدت با هم متناقضند. یک عده می‌گویند ما فقط به شاگردان گلشیری جایزه می‌دهیم و یک عده دیگر می‌گویند اینها علیه ادبیات گلشیری جایزه می‌دهند. بارها هم شده که من شنیده‌ام گفته‌اند خانم طاهری به هر کسی که دوست داشته باشد، جایزه می‌دهد. باز آدم‌هایی پیدا می‌شوند که می‌گویند من جایزه نگرفتم چون خانم طاهری با من بد است. اصلا به من حسادت می‌کرده چون گلشیری من را قبول داشته و با من خوب بوده است.

واقعا این را می‌گویند؟

جدی می‌گویم، واقعا این حرف‌ها را می‌زنند. حالا ممکن است تو به این حرف بخندی ولی در عین حال واقعا غمانگیز است. این

در حالی است که خیلی‌ها رفتار مرا طی این سال‌ها دیده‌اند اما چیزی در این باره نوشته‌اند. نمی‌نویسند که من تدارک‌اتچی‌ام نه بیشتر. ممکن است جلسه در خانه من برگزار شود، اما من فقط صورتجلسه را می‌نویسم، نه بیشتر.

یعنی طی این سال‌ها هیچ وقت موردی پیش نیامده که بخواهید دخالت کنید؟

فقط یک مورد. یادم هست یک سالی نامزدهایمان با سرند اولیه به دست داوران رسیده بود و دو داور از بین ۳ داور نمی‌خواستند جایزه بدهند چون معتقد بودند که هیچ کدام از نامزدها خوب نیستند. بیانیه‌ای نوشتند تا در مراسم خوانده شود اما لحن بیانیه بد بود، اصلاً توهین‌آمیز بود. من گفتم این لحن توهینی است به همه کسانی که سرند اولیه را انجام داده‌اند و این آثار را نامزد کرده‌اند. درست است که این کتاب‌ها را با معیارهای خود می‌سنجید و حکم می‌دهید، اما دیگر قرار نیست که نابودشان کنیم. بعد، یکی از این دو داور، فقط به این دلیل که گفتم رأیتان به جای خود، لحتتان را تغییر بدهید، نه به تلفن‌های من دیگر جواب داد و نه به مراسم آمد و بعد هم رفت و اعلام کرد که دیگر با ما کار نمی‌کند. من هم نخواستم که دیگر با او کار کنم چون روحیه جمعی و همکاری نداشت. دخالت من فقط در این حد بود که خواهش کردم لحن بیانیه را کمی نرم‌تر کنند. آن بیانیه خیلی به ضرر ما تمام شد، یعنی نمی‌دانی بعد از آن چه واکنش‌های بدی دیدم. بعدها هم دیدم آن آقا داور جایزه دیگری شده و اینجا و آنجا نه صراحتاً که به کنایه علیه ما حرف می‌زند. شهادت دادن آدم‌هایی که با جایزه گلشیری کار کرده‌اند مهم است ولی جز یکی دو مورد ندیده‌ام کسی شهادت بدهد که چطور بوده است. در نتیجه من نمی‌دانم چه تصورات عجیب و غریبی در بیرون از جایزه وجود دارد. من هم نمی‌خواهم دوره بیفتم و هی مدام پاسخ بدهم و اعلام برائت کنم.

حالا تا از بخش ادبیات خارج نشده‌ایم بگذارید این سوال را هم بپرسم. ماجرا از سر کتاب بلقیس سلیمانی «بازی آخر بانو» آغاز شد. این رمان نامزد هم شد ولی در نهایت انتخاب نشد و یادم هست که خیلی‌ها فکر کردند این عدم انتخاب برمی‌گردد به عقاید نویسنده‌اش، در حالیکه می‌دانم فصل آخر کتاب مشکل ساز شده بود چون ایشان فصل آخر را تغییر داده بود. واقعا شما هم خودی و غیرخودی دارید؟ و این چیزها را لحاظ می‌کنید؟

آن زمان که ما مشغول داوری کتاب بودیم، نمی‌دانستیم که ایشان مجبور شده پایان رمانش را به خاطر گرفتن مجوز تغییر دهد. داورها هم نمی‌دانستند که فصل آخر ایشان تحمیلی است. اتفاقاً ایرادی هم که می‌گرفتند بر سر همین فصل آخر بود و می‌گفتند نمی‌دانیم چرا این فصل آخر به قول هدایت اینقدر لاینچسبک است. من البته کتاب را نخواندم. واقعا می‌گویم. کتاب نامزد هم شد. من همیشه گفته‌ام کاندیداهای جایزه ما هم مهم هستند و این کتاب هم جزو نامزدها بود. ما آن را حذف نکردیم. من هیچ وقت قبل از جایزه کتاب‌ها را نمی‌خوانم چون می‌ترسم بخوانم و بعد یک دفعه چیزی از دهانم بیرون آید و بر قضاوت‌ها درباره داوری تاثیر بگذارد. وقتی هم از من می‌پرسند نظر شما درباره فلان کتاب چیست، جواب نمی‌دهم. همین جوری‌اش هم کلی مشکل داریم. وای به حال این که بخواهم درباره کتابی نظر هم بدهم. یعنی الان سیزده سال آرگار است که جرئت ندارم در هیچ مصاحبه یا نظرخواهی درباره رمان و داستان فارسی حرف بزنم. زمانی که داوران درباره این کتاب بحث می‌کردند من هم آنجا نشسته بودم. همه می‌گفتند که کتاب بسیار خوبی است ولی در فصل آخر داستان نابود می‌شود. بعدها کسی که در جریان بود به ما گفت این فصل آخر به خاطر این که کتاب مجوز بگیرد تغییر کرده. البته این را هم بگویم و تاکید هم بکنم که من اصلاً از صحت و سقم این ماجرا خبر نداریم. یعنی به هیچ وجه موضوع برای من روشن نشده که آیا خانم سلیمانی واقعا این کار را کرده است یا نه. آن روایت هم هیچ سندیتی ندارد. ولی اگر این اتفاق افتاده باشد خانم سلیمانی به رمانش خیانت کرده است. این دیگر مشکل ما نیست. هیچ کس در طول تاریخ ادبیات دنبال یک اثر ادبی نمی‌افتد که ببیند نویسنده‌اش در زمان نوشتن یا چاپ اثر، با چه مشکلاتی روبرو بوده است. کتاب مستقل از نویسنده عمل می‌کند. یک بار هم یک نفر دیگر، از همان طیفی که بعضی ما را متهم به حذف‌شان می‌کنند، وقتی کتابش نامزد جایزه گلشیری شد، اعلام کرد که من از این از نامزدی بیرون می‌روم و نمی‌خواهم کتابم جزو نامزدهای این جایزه باشد. من هم جواب دادم شما اگر برنده شدید می‌توانید بگویید این جایزه را نمی‌گیرید ولی کسی از نامزدی نمی‌تواند انصراف بدهد، چرا؟ چون ما از شما نخواستیم که کتابتان را برایمان بفرستید. این خود ما هستیم که کتاب را تهیه می‌کنیم و کتاب هم وقتی چاپ شد مستقل از نویسنده است. آقای احمد دهقان هم برای کتاب «من قاتل پسران هستم» نامزد شد. ما معمولاً از نامزدهایمان فیلم می‌گرفتیم و از آنها می‌خواستیم بخشی از کتاب را جلوی دوربین بخوانند تا در مراسم این فیلم را پخش کنیم. آقای دهقان حاضر نشدند این کار را انجام دهند، در نتیجه ما مجبور شدیم فقط عکسشان را در فیلم نشان دهیم. این خیلی جالب بود که نامزد جایزه شده بود ولی ... بهر حال می‌خواهم بگویم مسئله ما، فقط و فقط ادبیات است. وقتی فراخوان می‌دهیم از ناشران و نویسندگان می‌خواهیم که برایمان کتاب بفرستند. پول خریدن همه کتاب‌ها را هم نداریم. ولی وقتی ناشری نمی‌خواهد با ما همکاری کند، مجبور می‌شویم برویم و کتاب را بخریم.

حالا برگردیم به مشکلات شما با دولت. خصوصی بودن جایزه موضوعی بوده که شما همیشه روی آن تاکید داشته‌اید. بگذارید از همان آقای پرویز شروع کنیم که در زمان معاونت فرهنگی شان گفتند منابع مالی جوایز خصوصی ادبی از خارج تامین می‌شود. خب این تهمت بزرگی بود. می‌خواهم بدانم از این نظر جایزه گلشیری در مظان چه اتهاماتی قرار داشته است؟ چه تصویری نسبت به این جایزه وجود دارد که باعث می‌شود اینقدر اتهام مدام به آن وارد شود؟

می‌دانید، ذهن این آدم‌ها یک جوری عمل می‌کند که من واقعا ناتوانم از اینکه برخی از توهمناتشان را حدس بزنم. بعضی وقت‌ها مطالبشان را که می‌خوانم حیرت می‌کنم و به این نتیجه می‌رسم که مارکز واقعا باید بیاید و جلوی این‌ها لنگ بیندازد. واقعا تخیلات عجیب و غریبی دارند. علت اصلی این همه مشکلی که با ما وجود دارد، اسم گلشیری است. این مشکل همیشه بوده و ربطی به چند سال اخیر ندارد. این آقا هم البته ندیدم که از جایزه خاصی اسم بیرون آید و به صورت کلی گفت جوایز خصوصی ادبی از خارج پول می‌گیرند. من هم جوابش را دادم و گفتم اگر از ما اسم می‌برد من حتماً از او شکایت می‌کردم. چون این حرف

بهتان محض است. شما به هیات امنای ما نگاه کنید. یعنی این آدم‌ها اینقدر اعتبار ندارند که با کمک از این ناشر و آن نویسنده پولی برای جایزه جور کنند؟ ما نویسنده‌ای مثل آقای کشوری داریم که حق‌التحریر همه کتاب‌هایش را به بنیاد گلشیری اختصاص داده است. هیچ وقت هم حتی جزو نامزدهای ما نبوده یا برنده نشده است. رضا قاسمی یک درصد از پشت جلد همه آثارش را به بنیاد داده. ناشری داریم که سالی یک میلیون به بنیاد کمک می‌کند. شما فکر می‌کنید فراهم کردن سالی چهار میلیون تومان برای دادن جایزه به نفرات برگزیده خیلی کار مشکلی است؟ یعنی ما همین کار را هم نمی‌توانیم بکنیم؟ آن کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند، از پول من و شما سکه‌های آن چنانی به کتاب‌های نیمه‌تمام می‌دهند. رمانی که یک جلد از سه جلدش فقط منتشر شده از دست این آقایان جایزه‌های کلان می‌گیرد، آن وقت ما خودی پرور هستیم؟ من همچنان پای اعتبار جایزه گلشیری ایستاده‌ام و تا جایی که بتوانم سعی می‌کنم این اعتبار خدشه‌دار نشود. ولی مسئله این است که این آدم‌ها نتوانستند اعتبار کسب کنند، همانطور که نتوانستند نویسنده خوبی تربیت کنند. اگر هم نویسنده خوبی از بین‌شان درآمده بعد دیگر نتوانسته با آنها ادامه دهد، چون با این نگاه سیاه و سفید ایدئولوژیک نمی‌توان ادبیات خلق کرد. برای همین است که حتی در کتاب سال هم نتوانسته‌اند به داستان و رمان جایزه بدهند. خب، این که تقصیر ما نیست. من شخصا راضی نیستم از جیم به این و آن سکه بدهند. چون این پول مالیات من و شماست یا پول نفت که باز مال همه ماست. کار ما شفاف است. هر دوره که جایزه برگزار شده، اسم تمام داوران در سایت منتشر شده، کسی اگر برایمان بروشور چاپ کرده مجانی این کار را کرده است و آن کسی هم که تندیس ما را طراحی کرده - زنده‌یاد فریده لاشایی - کاملا رایگان این کار را انجام داده است. جایزه گلشیری کاملا بر اساس کمک و همکاری اهل فرهنگ سرپا مانده است. ما سال ۸۸ به همان دلایلی که گفتم، جایزه ندادیم. این کار ما تعابیری پیدا کرد که نزدیک بود شاخ دربیابورم. گمان می‌کنند مخصوصا جایزه را تعطیل کرده‌ایم. در حالیکه این طور نبوده، کاندیدا هم داشته‌ایم اما در نهایت کتابی انتخاب نشده است. می‌خواهم بگویم وقتی می‌خواهند آدم را به چیزی وصل کنند، می‌کنند. کاری به دلایل شما هم ندارند. همان سال ۸۸ که جایزه برگزار نشد، سال بعدش از دارایی آمدند و یک چهارم موجودی بنیاد را گرفتند. ما شش میلیون در حساب‌مان داشتیم و آقایان گفتند چون جایزه نداده‌اید، پس سود کرده‌اید. باید این سود را برمی‌داشتید و می‌گذاشتید توی جیب خودتان، حالا که نکرده‌اید از این شش میلیون تومان، یک میلیون و پانصد هزار تومان از ما مالیات گرفتند. هنوز دارایی سراغ ما می‌آید، فکر کنم ما یکی از شفاف‌ترین نهادها در ایران باشیم (خنده) چون حتی قبض پیک‌های موتوری را که کتاب‌ها را برایمان می‌آورند هم نگاه می‌داریم. چون جزو اسناد مالی ماست و هر سال به دارایی تحویل می‌دهیم.

خود شما به عنوان بنیادگذار بنیاد گلشیری همیشه از سیاسی شدن بنیاد پرهیز کرده‌اید به خاطر همین برای من خیلی عجیب بود که سال ۸۹ سایت بنیاد فیلتر شد در صورتی که شما کاری نکرده بودید. این تلاش برای سیاسی کردن بنیاد چقدر به شما ضربه زده؟

ما کار خودمان را می‌کنیم. سایت بنیاد خیلی فعال نیست چون آدمی نداریم که بخواهد به سایت بنیاد برسد. هر کدامان هزار تا کار داریم و طی این سال‌ها هم مدام آب رفته‌ایم. واقعا دو سه نفر ماندیم که برای بنیاد کار می‌کنیم. کار ما ادبیات است، همان طور که ادبیات برای گلشیری خیلی مهم بود، و این اصل در مملکت ما مفهوم سیاسی پیدا می‌کند. چون شما نمی‌توانید اهل ادبیات باشید و در عین حال با سانسور هم موافق باشید یا با آن مبارزه نکنید. من فکر می‌کنم بخش عمده آسیبی که به ادبیات ما وارد شده به خاطر این ذهنیت آدم‌هاست که می‌خواهند کتاب‌شان به هر قیمتی چاپ شود. نه، کلمه مهم است و تو به عنوان نویسنده باید پای هر کلمات بایستی. وقتی من این حرف را می‌زنم به من می‌گویند آن گلشیری بود که می‌توانست طاقت بیاورد و کتابش را چاپ نکند، ما تازه اول راهیم در حالیکه این طور نیست. گلشیری از همان اولش هم همین‌طور بود. وقتی ادبیات، نوشتن و هر کلمه‌ای که انتخاب می‌کنی برایت مهم باشد نمی‌توانی به راحتی تن به سانسور بدهی. چون هر کلمه را مثل آجری می‌بینی که اگر از ساختمان اثر آن را بیرون بکشی کل اثر فرو می‌ریزد. اگر پای کارت نایستی ارزش آن را پایین آورده‌ای.

این نگاه خیلی ایده آل گرایانه نیست.

بله، می‌دانم که ایده‌آل گرایانه‌ست ولی باید سخت‌گیری بیشتری به خرج داد. نباید سانسور شدن را اینقدر راحت گرفت. من ایده‌آل‌گرا هستم، نه تنها در مورد داستان که در مورد ترجمه. با این که اصل اثر مال یک نفر دیگر است اما وقتی تو کتابت را به این شکل چاپ می‌کنی آن را کشته‌ای.

خب اگر فکر کنیم دوره‌ای مثل دوره آقای درو دوباره تکرار شود یعنی نه تنها برای تجدید کتاب‌ها هم باید مجوز بگیری که کتابت حتی خطر تعطیل کردن ناشر را هم در پی داشته باشد. در چنین شرایطی عملا ممکن است چاپ کتاب ناممکن شود. شما هیچ وقت فکر نکرده‌اید برای این که در جایزه تان جایی هم برای کتاب‌های منتشر نشده باز کنید. کتاب‌هایی که مثلا مجوز نگرفته اند یا پیش از چاپ کاغذی شدن در اینترنت منتشر شده باشند.

به دلایل متعدد این کار را نکرده‌ایم. یکی این که بنای ما کتاب چاپ شده در داخل ایران است چون می‌خواستیم در بازار کساد کتاب محرکی برای فروخته شدن کتاب شویم. خیلی از نویسندگان هستند که کتاب‌شان را روی اینترنت نمی‌گذارند چون همیشه این امید را دارند که بتوانند آن را چاپ کنند. البته هستند جایزه‌هایی که این کار را می‌کنند. ولی ما اگر این کار را بکنیم اولاً فشار رویمان خیلی زیاد می‌شود، ثانياً ممکن است اصلا جلوی کارمان را بگیرند. در حال حاضر هیچ قانونی وجود ندارد که بخواهد جلوی عده‌ای را که می‌خواهند جایزه بدهند بگیرد. ما دل‌مان می‌خواستیم فروش کتاب نامزدهایمان بالا برود، تا نویسنده‌هایشان تشویق به نوشتن شوند. به آنها کمک کند که پس نروند، بلکه هی جلوتر بروند تا گستره را باز کنند، نه این که سریع محدودیت‌ها را بپذیرند. باید بایستند و چانه بزنند. خود من سر داستان‌های کارور ۶ سال صبر کردم. آنقدر صبر کردم که رییس‌جمهور عوض شد. داستان‌های کارور می‌شد ۶ سال زودتر چاپ شود ولی من این کار را نکردم. خیلی نویسنده داریم که

کتابشان را همین جور چاپ نشده گذاشته‌اند مانده. من هم الان یک کار دارم که ۵ سال است در ارشاد مانده و خودم هم با این وضعیت علاقه‌ای به انتشارش ندارم. البته من مترجم و جنس کارم با نویسنده خیلی فرق می‌کند و خیلی وقت‌ها واقعا دلم برای کسی که قلم می‌گذارد روی کاغذ و همزمان با هزار پلیس در ذهنش مواجه است می‌سوزد. این خیلی ترسناک است. چون جامعه ما هم جامعه عجیب و غریبی است. جامعه‌ای است که در آن در نماز جمعه‌اش می‌توانی جمعیتی را علیه یک نویسنده مثل یعقوب یادعلی تحریک کنی به طوری که سه شبانه روز خانه‌اش محاصره باشد و زن و بچه‌اش از ترس دیوانه شوند. آدم‌هایی که در طول زندگی‌شان حتی یک خط رمان هم نخوانده‌اند. و شنیده‌اند که این نویسنده به قوم لر توهین کرده است. درست مثل ماجرای همین سریالی که با اعتراض مواجه شد و رئیس صدا و سیما هم به آن تن داد. من البته سریال را ندیده‌ام و اصلا نمی‌دانم داستانش چیست ولی این اتفاق برای یادعلی هم افتاد و من به بازپرس گفتم - چون مرا هم خواسته بودند - که آقا جان بهرحال ما که نمی‌توانیم از مریخ آدم بیاوریم و توی داستان‌هایمان از او حرف بزنیم. به نظرم طنز اصلی «برره» در آن چیزهایی نبود که مردم را می‌خنداند، در این بود که خالقانش مجبور بودند یک لهجه و یک مکان تازه درست کنند. چون اگر شخصیتی با هویت مشخص درست می‌کردند به مشکل برمی‌خورند. از نظر آنها آدم‌های داستان‌ها و فیلم‌ها باید از لامکان آمده باشند و هیچ کار بدی هم نکنند. این بدبختی‌هایی است که داستان‌نویس‌های ما و به طور کلی هنرمندان خلاق ما با آن روبرو هستند. جامعه‌ای که برخی از افرادش و برخی از سردمدارانش کنار گوششان هزار و هن به انسان و شأن انسان می‌بینند و ککشان نمی‌گذرد و بعد ناگهان رگ‌های گردنشان از توهین فرضی به صنف فلان و قوم بهمان بیرون می‌زند.

یک دوره ای یادم هست وقتی جایزه گلشیری اعلام می‌شد حتی نامزدها خیلی روی فروش کتابها تاثیر می‌گذاشتند و هنوز هم بهترین کتاب‌هایی که در ذهن ما از ده دوازده سال گذشته ثبت شده از «همنوایی شبانه ارکستر چوبها» گرفته تا «تمام زمستان مرا گرم کن» نامزدهای گلشیری بودند. حتی الان هم که کتاب دوم سارا سالار منتشر شده و طی مدت کوتاهی به چاپ دوم رسیده، به نظرم بخشی از آن به خاطر آن یک گراندی است که در ذهن مخاطب درباره کتاب اولش «احتمالا گم شده‌ام» وجود دارد. این که کتاب اول این نویسنده در دوره‌های قبل نامزد شده و جایزه گرفته. فکر می‌کنید در سال‌های گذشته جایزه گلشیری توانسته این تاثیر را همچنان حفظ کند؟

فکر می‌کنم رمان‌خوان‌های عادی‌مان نه تمامی جامعه ادبی، همچنان به این جایزه اعتماد دارند. این را می‌دانم چون آدم‌هایی را دیده‌ام از طبقات مختلف اجتماعی با شغل‌های مختلف که هنوز به جایزه گلشیری اعتماد دارند.

چرا؟

چون به اعتمادشان پاسخ داده شده. امیدم هم به همین آدم‌هاست که فروش کتاب‌ها را بالا ببرند. البته به خود کتاب هم بستگی دارد. ما برنده‌هایی هم داشته‌ایم که به زحمت به چاپ دوم رسیده، چون ذاتا دشوارخوان بوده‌اند. بهرحال مخاطب ما همین آدم‌ها هستند و احساس نمی‌کنم که اعتماد آنها را از دست داده باشیم. و همین برایمان مهم است. نه اینکه بخواهیم سلیقه عام را راضی کنیم نه، ادبیات برایمان مهم است. یعنی مخاطب‌مان را مجلات و صفحات ادبی روزنامه‌ها فرض نمی‌کنیم. دایره خیلی گسترده تری را مدنظر داریم.